



اسطوره از رازآمیزترین مباحثی است که انسان امروز به شکل‌های گوناگون با آن رویبروست. علی‌رغم آن که کتاب‌های فراوانی درباره اسطوره چاپ و منتشر شده، هنوز برخی از مسائل اسطوره‌شناسی در بوتهٔ ابهام است. به منظور روشن‌تر شدن نکاتی از مباحث مربوط به اسطوره‌شناسی، گفت و گویی با دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور پژوهشگر و اسطوره‌شناس معاصر انجام داده‌ایم که حاصل آن را می‌خوانید.

□ شما معتقدید که اسطوره بینشی شهودی است. بنابراین در دنیای امروز که بینش عقلانی حاکم است، اسطوره چه جایگاهی خواهد داشت؟

■ بینش شهودی هرگز ناقص بینش عقلانی نیست، بلکه مکمل آن است. فلاسفهٔ قدیم اسطوره (mythos) را همیشه در برابر لوگوس (Logos) قرار می‌دادند. اما اسطوره‌شناسان جدید آن دورا دوروی یک سکه می‌دانند و از اسطوره نیز خرد تمثیلی بیرون می‌کشند. مگر دستاوردهای بزرگ اندیشهٔ عرفانی مأخوذ از بینش شهودی نیست؟ درست است که امروز در آغاز هزارهٔ سوم، بینش عقلانی بر جهان حاکم است، اما این حکم نافی ارزشمندی بینش شهودی نیست. چون به گمان من، محصول کنکاش‌ها و یافته‌های هنری

امروز، به ویژه آثار هنری ناب، به نوعی اسطوره‌های عصر حاضر به شمار می‌روند. یک اسطورهٔ ناب در واقع یک اثر هنری ناب است. آیا کشف و شهوده‌های هنری قرن بیستم، که جلوه‌های خویش را در سرزمین بی‌حاصل اثر البوت، در مسخ، محاکمه و قصر کافکا و در گرنیکای پیکاسو می‌بینیم، مأخوذ از بینش شهودی نیست. پس، اسطوره در کنار بینش خردگرا، جایگاه خاص خود را حفظ کرده است. از این گذشته، پیدایی و گسترش اندیشهٔ پسامدرن خود آیا تأیید همین نکتهٔ ظریف نیست که طرد کامل بینش شهودی، پذیرش عقلانیت محض و به انبان تاریخ افکندن بینش اساطیری مشکلاتی جدی در قلمرو اندیشه و فرهنگ برای انسان معاصر به بار آورده است. بنابراین، می‌بینیم که اسطوره حتی در هزارهٔ سوم هم می‌تواند کاربرد داشته باشد. وانگهی در اقصی نقاط دنیا، جوامع کوچک و بزرگی وجود دارد که هنوز اندیشهٔ اسطوره‌ای دارند و اسطوره در میان اقوام مختلف زنده است و کاربرد دارد. در جوامع مترقی و تکنولوژیک هم اسطوره نقش مؤثری ایفا می‌کند، منتهی نوع کاربرد اسطوره در این جوامع فرق می‌کند و گاهی نقش بازدارنده دارد. مثلاً می‌توان به اسطوره‌های سیاسی - اجتماعی جامعهٔ بورژوازی مورد نظر رولان بارت اشاره کرد. به هر حال، نمی‌توان جایگاه اسطوره در جهان معاصر را انکار کرد، بلکه باید کارکردها و نوع تأثیرگذاری و تأثیرپذیری اسطوره را تحلیل کرد.

□ اسطوره در جوامع امروز به کدامین نیازهای بشری

پاسخ می‌گوید؟

■ آشکار است که اسطوره و اسطوره‌شناسی پاسخ‌گوی برخی نیازهای فرهنگی بشر است. نخست باید تفاوت اسطوره و اسطوره‌شناسی را روشن کنیم. ببینید، اسطوره‌های کهن آفریدهٔ ذهن اندیشه‌ورزان و هنرمندان گمنام روزگار باستانی‌اند. اسطوره‌های جدید هم محصول بینش شهودی و کشف و شهوده‌های شاعرانه عصر نوین به شمار می‌روند. پس اسطوره به صورت روایت (گفتاری یا تصویری یا حتی موسیقایی) و طبعاً به صورت روایتی نمادین، مقوله‌ای مجزاً از تحلیل‌های اسطوره‌شناختی است، وقتی از اسطوره‌شناسی حرف می‌زنیم، به دنیای علم قدم گذاشته‌ایم. اینجا دیگر به قول شما بینش عقلانی حاکم است. در حالی که اسطوره قلمرو تخیل، وهم و کشف و شهود شاعرانه است، اما اسطوره‌شناسی قلمرو علم و دانش است، یعنی یکی از شاخه‌های دانش مردم‌شناسی فرهنگی (Cultural Anthropology) است. در بحث‌های مربوط به اسطوره گاهی این دو با هم خلط می‌شود. پس اسطوره و اسطوره‌شناسی یا علم‌الاساطیر هر دو پا به پای هم در جوامع امروز مطرح‌اند. اسطوره غیر از آن که در جوامع سنتی مشرق زمین، در میان اقوام سرخ پوست یا در جوامع بدوی آفریقا زنده است و کاربرد اجتماعی دارد، بلکه به گمان من یکی از بُن‌مایه‌های زندهٔ فرهنگ نوین امروز نیز به شمار می‌رود. اسطوره همگام با هنر وارد زندگی انسان



گفت و گو با ابو القاسم اسماعیل پور

# نسبت اسطوره با ادبیات و فلسفه

امروز می‌شود. پس پاسخگوی نیازهای فرهنگی هنری است. بزرگ‌ترین آثار هنری امروز عمدتاً متأثر از اسطوره و برداشت‌های اسطوره‌ای‌اند.

از سوی دیگر، در بُعد اسطوره‌شناسی نقش و تأثیرگذاری اسطوره بیشتر روشن می‌شود. دنیای امروز به دانش اساطیر نیازمند است چون تأثیرش را در روان‌کاوی، انسان‌شناسی، تاریخ و باستان‌شناسی و هنر می‌بینیم. امروز اسطوره‌شناسی در میان بیشتر شاخه‌های علوم انسانی نقش هژمونی را ایفا می‌کند. حتی جای پایش را در علوم نوین ادبی مانند نقد ادبی، انواع ادبی و سبک‌شناسی می‌بینیم، دیدگاه نقد ادبی اسطوره‌شناختی نشانگر نیاز انسان فرهیخته و خردباور امروز به شناخت اساطیر است.

□ اسطوره آیا متعلق به عالم واقعیت است یا در خارج از آن شکل می‌گیرد؟

■ دنیای اسطوره در اعصار کهن و ابتدایی، دنیای ماوراء طبیعت و نتیجتاً جهان فراواقعی است. اساطیر کهن وارد قلمرو تخیلی ایزدان و موجودات مافوق طبیعی می‌شوند. در واقع، اسطوره خارج از واقعیت به شکلی تمثیلی و نمادین پدید می‌آید، اما ریشه در واقعیت دارد و مأخوذ از جهان عینی است. در اساطیر، تعینات به مثال‌ها و نهایتاً به صورت مثالی یا کهن نمونه‌ها (archetypes) بدل می‌شوند. شکل‌پذیری اسطوره در خلاء معنی ندارد. بدیهی است که اسطوره ریشه در جهان واقع و متعین دارد. اسطوره همیشه بیانگر یک

حقیقت است، اما بیانگر حقایق تاریخی و واقعی نیست. چون نوع برداشت و بینش اساطیری با بینش خردگرا تفاوت دارد. پس حقایق را بیان می‌کند اما به زبان نمادین، رمزی و تمثیلی. کتب مقدس هم حقایق ازلی را به زبان رمزی و تمثیلی بیان می‌کنند. کتاب عهد عتیق، انجیل، حتی انجیل‌های گنوسی مثل انجیل مرقیون، بازلیدی و انجیل زنده (انجیلی که مانی در دوره ساسانی نوشته) عمدتاً به زبان رمزی و تمثیلی نوشته شده‌اند.

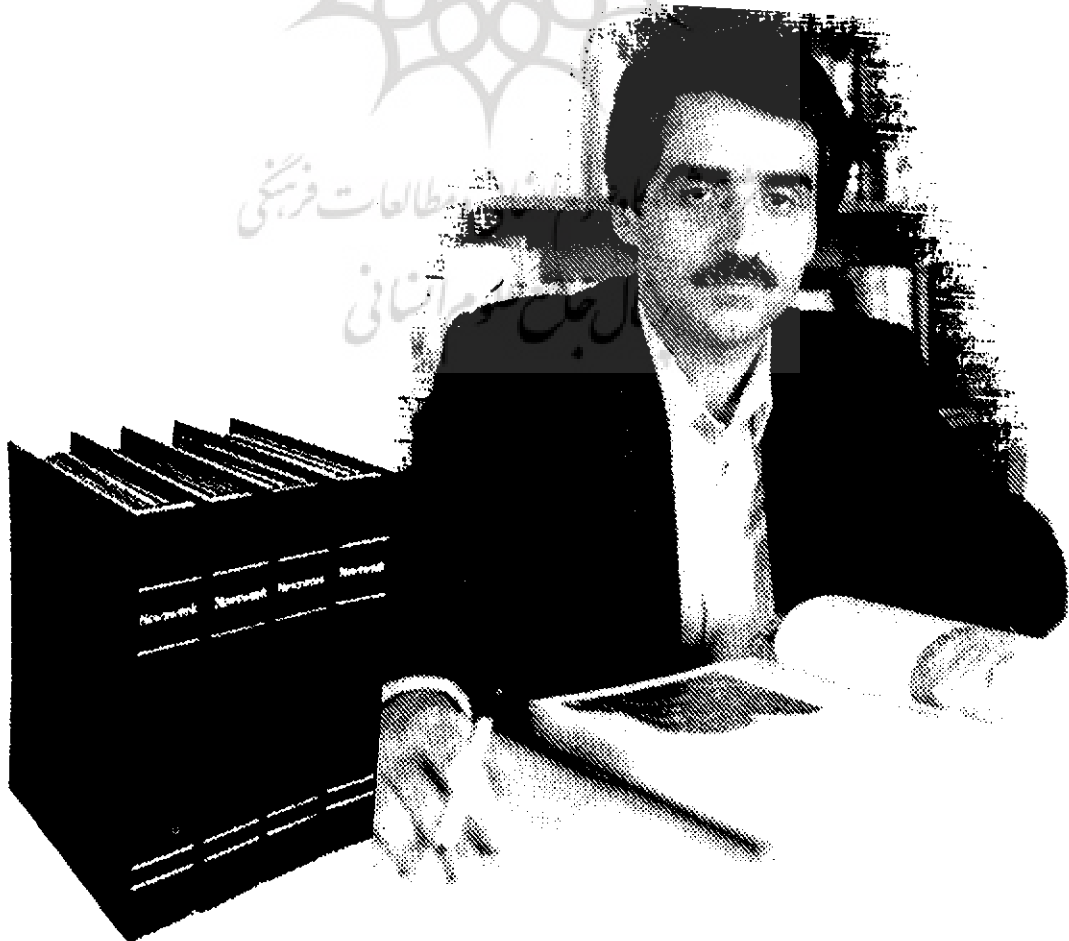
قرآن نیز پر از اشارات رمزی و تمثیلی است و به همین سبب نیازمند تأویل و تفسیر است. در کتب عهد عتیق، گاه حقایق تاریخی هم بُعد اساطیری و رمزی دارند و در واقع به حقایق ازلی - ابدی بدل می‌شوند. اسطوره یونس و ماهی آیا متعلق به عالم واقع است یا خارج از آن شکل می‌گیرد؟ باید بگوییم این اسطوره بیانگر یک حقیقت است. اما حقیقتی که به زبان اسطوره و رمز بیان شده و کاشف اسرار است. ریشه در تعینات دارد، اما در ذهن کشف می‌شود تا پاسخ‌گوی یک حقیقت باشد. حقایق ازلی تنها به زبان رمز درک شدنی‌اند. به همین سبب، در جای جای کتاب مقدس به اسطوره، تمثیل نماد و رمز برمی‌خوریم و برای تبیین آن ناگزیریم به هرمنوتیک روی آوریم. دیدگاه‌های هرمنوتیک راه‌گشا - بهتر است بگوییم رمزگشای اندیشه‌های اسطوره‌ای‌اند.

□ تخیل و وهم در اسطوره‌سازی تا چه اندازه نقش

دارند؟

■ هر دو نقش مؤثر دارند، تخیل و خیال‌پردازی هنری و شاعرانه - و نه خیال بافی و توهم - شالوده نمود هر اسطوره است، اسطوره مقوله‌ای ذهنی و نمادین است که به روایت در می‌آید. نوع تخیل با توجه به نوع بافت روایت تفاوت دارد. گفتیم اسطوره ممکن است روایی باشد، در این صورت تخیلی به کار گرفته می‌شود که قابل تبیین از طریق واژه باشد. مثلاً اسطوره باران ملکوسان در اساطیر ایرانی روایت شده است. مطابق این اسطوره، باران ملکوسان سه سال پیوسته ادامه دارد و در سال چهارم به برف تبدیل می‌شود و ماه‌ها می‌بارد، در این اسطوره، تخیل نقش مهمی دارد. تصور باران مداوم سه ساله اساطیر ایرانی خیلی زیباتر از باران تخیلی صد سال تنهایی مارکز است که چهل شبانه روز می‌بارد. حال اگر این اسطوره غیرروایی بود، مثلاً تصویری یا موسیقایی، آیا می‌توانست از این تخیل شگرف بهره‌مند باشد؟ برعکس، در یک اسطوره تصویری مثل تصاویر شکار در غارهای آلتامیرا و لاسکو، تخیل از گونه دیگری است. به طوری که تأثیر جادویی نیزه بر گرده گاو میش یا بزکوهی را تنها به زبان تصویر می‌توان مشاهده کرد.

اما وهم در کنار تخیل، عنصر مؤثر دیگری است. به گمان من، اسطوره‌های سرخپوستی بیشتر مواقع از وهم بهره می‌گیرند تا تخیل، به همین سبب، اسطوره‌های آنان به قداست اساطیر شرقی نیست، ازلیت ندارند.



شهرت مطالعات فرهنگی  
دکتر سید مرتضی آنتانی

شخصیت‌های اسطوره‌های آنان چندان ماوراءالطبیعی نیستند. در ظاهر امر کودکانه جلوه می‌کنند، چون عناصر اسطوره در جوامع سرخپوستی وهمی‌اند، هر چند از تخیل ناب هم بی‌بهره نیستند.

□ تفاوت جایگاه اسطوره در جوامع ابتدایی با جوامع امروز در چیست؟

■ در جوامع ابتدایی، اسطوره نقشی حیاتی ایفا می‌کرد و طبعاً کارکردش بیشتر بود تا جوامع امروز. جوامع ابتدایی و اسطوره باور یا اسطوره‌ها زندگی می‌کردند. بدین معنی که آنان زمان و مکان را اسطوره‌های می‌دیدند. به ازلیت و ابدیت زمان و مکان قابل بودند. زمانی تاریخی در نزد اسطوره باوران نخستین چندان اهمیتی نداشت. به همین سبب، در ادوار اساطیری، تاریخ معنی ندارد. درست از زمانی که تاریخت معنی پیدا می‌کند، اسطوره‌زدایی آغاز می‌شود. مکان هم در دوران اسطوره‌باوری قداست داشت. زمین، خورشید، ماه، حتی رود، معبد و خانه، همه مقدس شمرده می‌شدند. زمین مثل مادر مقدسی است که فرزنداناش - گیاه، جانور و انسان - را در دامان خود می‌پرورد.

در اساطیر ایرانی، سپندارمذ (اسفند) ایزد بانوی موکل زمین است و مقدس شمرده می‌شود. واژه «اسفند» در اصل به معنی «مقدس» است. دود کردن اسپند هنوز در جامعه ایرانی رواج دارد و یادآور همین تقدس است و به نوعی جنبه استحاله شده همین باور اساطیری است. فراموش نکنیم که آیین‌ها و سنت‌ها بازمانده اساطیر کهن‌اند و جنبه عملی اساطیر به شمار می‌روند. اسطوره جنبه تئوریک دارد و آیین جنبه پراتیک آن است. اسطوره‌ها در آیین‌ها تبلور می‌یابند. در واقع، اسطوره‌ها آفریده اذهان خلّاتی جوامع ابتدایی و از آن خواص است، در حالی که آیین‌ها برای عامه اسطوره باور وضع گردیده‌اند تا به واسطه اجرای آیین‌های سنتی به درک بیشش شهودی اساطیر نایل آیند.

در جوامع امروز وضع به گونه دیگر است. اولاً وقتی می‌گوییم جوامع امروز، مقصودمان فقط جوامع نوگرا و پیشرفته امروز نیست. چون این نکته هم خود نیاز به تأویل دارد. این که یک جامعه نوگرا و فرامردن امروز واقعاً پیشرفته تر و نتیجتاً خوشبخت تر از یک جامعه ابتدایی اسطوره باور سرخ‌پوست یا هندی ساکن جزیره گوا آست، خود پرسشی در خور تأمل است. به هر جهت، باید جوامع امروز را تفکیک کرد و آنگاه به نقش اسطوره در این جوامع پرداخت. در جوامع نوگرا و فرامردن غرب، اسطوره به گونه‌ای دیگر نقش مؤثر دارد. چون به قولی، تا زبان هست، نماد هست و تا زمانی که نماد و نمادپردازی در زندگی انسان نقش دارد، اسطوره حیات دارد. انسان بی‌اسطوره مفهومی ندارد. منتهمی در جوامع نوگرا، شکل اسطوره فرق کرده است. آبر مرد نیچه، روایات تصویری اژدهایان و غولان، آثار تخیلی سوررئالیستی و رئالیست جادویی در زمره اساطیر جدید غرب به شمار می‌روند. ما حتی شخصیت‌های اساطیری جدید در این پهنه از جهان مشاهده می‌کنیم. شخصیت‌هایی چون رابین هود، چه گوارا، ناپلئون و غیره. اساطیر نوین گاهی مفاهیم را هم در برمی‌گیرند، مفاهیمی چون جامعه بی‌طبقه، زوال دولت، دهکده

جهانی، همه را به نوعی می‌توان اساطیر جامعه فرامردن به حساب آورد.

تفاوت مهم اساطیر کهن و اسطوره‌های عصر نوین در این است که اساطیر کهن بیشتر نقشی دینی و قدسی داشتند، اما اساطیر نوین از حالت قدسی در آمده، گونه افسانه‌پردازی و خیال‌پردازی به خود گرفته‌اند. به همین دلیل، رولان بارت اسطوره‌پردازی عصر جدید را - که عمدتاً اسطوره‌سازی بورژوازی است - به باد انتقاد گرفته است و اسطوره امروز را «افسانه» قلمداد می‌کند.

به هر جهت، اسطوره در عصر جدید همان رؤیای جمعی انسان عصر نوین است. از طرفی در جوامع شرقی، مثلاً در هند و ایران، هنوز اسطوره به نوعی کارکرد دارد. همه آیین‌ها و مراسم مذهبی در واقع جلوه‌های اجرایی و عملی اساطیر کهن‌اند. آیین‌های ویژه برهما، کریشنا، ویشنو ودها آیین دیگر که هنوز در هند زنده‌اند و کارکرد اجتماعی دارند، آیا جنبه‌های استحاله شده اساطیر هندو نیستند؟ آیین سوگواری با شکوه امام حسین در جامعه ایرانی آیا جنبه زنده و پراتیک اسطوره شهید زنده نیست که قرن‌ها دوام دارد و شاید متأثر از سوگواری‌های بسیار کهن خدای شهید شونده بین‌النهرینی و آیین سووشون ایرانی نیست. درست است که جامعه ما دیگر جامعه‌ای اسطوره باور تلقی نمی‌شود، چون ما در دوران ادیان بزرگ به سر می‌بریم، اما این جامعه نیمه سنتی - نیمه مدرن هنوز از مضامین اساطیری بی‌بهره نیست و هر چند به ظاهر از جنبه تئوریک اسطوره دور شده، اما لایه‌های زیرین و ژرف جامعه سنتی نه تنها هنوز جنبه پراتیک و آیینی اساطیر را رها نکرده، بلکه گاهی سعی می‌کند به آن نوعی

طراوت و تازگی ببخشد.

□ آیا آنچنان که شما می‌گویید همه اسطوره‌ها سرگذشت راست و مقدس‌اند یا بخشی از آن چنین‌اند؟

■ ببینید این یکی از دیدگاه‌ها و یکی از تعاریف چندگانه اسطوره است. وقتی می‌گوییم اسطوره سرگذشتی راست و مقدس است، از دیدگاه پدیدارشناختی ایاده به اسطوره نگریسته‌ایم. این دیدگاه اسطوره را با باور دینی یکی می‌داند و تاریخ ادیان را از روزگار اساطیر می‌آغازد. چنان که ایاده در رساله در تاریخ ادیان به تحلیل ادیان ابتدایی - پرستش خورشید، ماه و ستارگان - پرداخته است. پس، دیدگاه پدیدارشناختی اسطوره قایل به راست و حقیقی بودن اسطوره است و آن را امری قدسی و مینوی می‌پندارد. مطابق این دیدگاه، ما نمی‌توانیم بگوییم که بخشی از اسطوره‌ها حقیقی‌اند و بقیه نیستند. البته بنا به دیدگاه‌های دیگر اسطوره‌شناسی می‌توان چنین رأی داد. هر مکتبی با توجه به مبانی خود، اسطوره را تعریف می‌کند. بدیهی است که در دیدگاه رولان بارت، اسطوره راست و مقدس نیست، بلکه تا حد افسانه هبوط می‌کند. این که برخی اصرار دارند که میت (myth) را افسانه معنی کنند، از این نظر حق دارند. مثلاً اسطوره دولت را افسانه دولت ترجمه کرده‌اند و اصرار دارند که میت همان افسانه است. مسئله این است که میت افسانه نیست، بلکه همان اسطوره‌ای است که مفهوم جدید یافته، اسطوره‌های عصر جدید ماننداند، نه این که اصرار بورزیم که myth را افسانه معنی کنیم. چون آنوقت در برابر ترجمه Legend می‌مانیم چه معادلی بگذاریم. به هر جهت، باید در تبیین اسطوره



وسواس بیشتری به خرج دهیم. بنا به دیدگاه روانکاوی، اسطوره‌ها رؤیاهای برخاسته از ناخودآگاه جمعی‌اند و دیگر مسئلهٔ راست و مقدس بودن اسطوره در این مکتب مطرح نیست. یا مکتب جامعه‌شناختی اسطوره و دیدگاه امیل دورکیم، یا دیدگاه ساختارگرایی لوی استروس از بُعدی دیگر به اسطوره می‌نگرد و آن را متبلور در بافتی اجتماعی - قومی می‌بیند و از این زاویه، از اسطوره طرحی نو می‌افکند.

□ در جوامع امروز اسطوره چگونه شکل می‌گیرد و تکامل می‌یابد؟

■ اسطوره در جوامع سنتی یا مدرن امروز به اشکال مختلف پدیدار می‌گردد و تکامل می‌یابد. در جوامع سنتی، اسطوره‌ها جنبهٔ آیینی دارند و در مراسم سنتی ملی مذهبی خود را می‌نمایانند. در اینجا، مکان‌ها جنبهٔ اسطوره‌ای خود را حفظ می‌کنند. گنبدها نماد آسمان‌اند و نقش و نگار یا آینه‌کاری ظریف درون گنبد، ستاره‌ها را نقش می‌زنند. باورهای هزاره‌گرا و انتظار منجی موعود از روزگار مسیح و پیش از آن تا امروز به طور جدی وجود دارد، فقط شکل آن عوض شده است. برای درک باورهای اسطوره‌ای امروز، باید لایه‌های پیازین آیین‌ها و شعایر مقدس را کنار زد و به بُن اسطوره‌ها دست یافت. حتی در جامعهٔ مدرن غرب هم، این نوع شکل‌پذیری اسطوره را هنوز می‌توان مشاهده کرد. مثلاً در آیین عشاء ربانی، تمعید، آرمان تثلیث، عروج و رستاخیز مسیح و غیره پیام‌هایی وجود دارد که ما را به درک اسطوره‌های مسیحی رهنمون می‌شود، از سوی دیگر، در جوامع تکنولوژیک و فرامدرن آغاز هزارهٔ سوم، آبرانسان‌ها (سوپرمن‌ها) رایانه‌ای شکل اسطوره‌ای به خود می‌گیرند. سوپرمن‌ها در واقع اسطوره‌های عصر فرامدرن‌اند. تصور فضا و موجودات ابرانسان فضایی شخصیت‌های اسطوره‌ای هزارهٔ سوم‌اند که تازه‌دارند شکل می‌گیرند و در آینده تکامل می‌یابند. ذهن انسان بی‌کرانه است و می‌تواند تا فراسوی «آنچه اندر وهم ناید» سفر کند. رؤیای شخصی انسان به رؤیای جمعی بدل می‌شود و همین رؤیاهای جمعی انسان در آغاز هزارهٔ سوم است که شکل اسطوره را در عصر ما تعیین می‌کند.

□ در دنیای امروز، مطالعهٔ اسطوره چه فوایدی دارد و خواننده را به چه چیزهایی رهنمون می‌شود؟

■ مطالعهٔ اسطوره بسیار سودمند و گاه در زمینه‌های خاص ضروری است. اسطوره را به طور کلی از دو بُعد می‌توان مطالعه کرد، یکی از بُعد روایی اسطوره و دیگری، بررسی علمی و اسطوره‌شناختی. امروز هر هنرمندی اعم از نویسنده، شاعر، نقاش و سینماگر نیازمند شناخت اسطیر است. یکی به این دلیل که با شناخت اسطیر به کارش ژرفا و غنای خاصی می‌بخشد. تخیل شگرف اسطیر باعث باروری و شکوفایی تخیل و ذهن‌گرایی هنرمند می‌شود، ادبیات و آثار هنرهای دیداری غرب، از عصر رمانتیسم به بعد، به نحوی مؤثر از درونمایه‌های اسطوره‌ای بهره‌گرفته‌اند و متأثر از اسطوره‌اند. به ویژه ادبیات معاصر - چه در بُعد شعر چه در داستان نویسی - شدیداً متأثر از اسطیر یونانی - رومی است. از طرفی مطالعهٔ اسطوره‌شناسی

به شیوه‌های علمی برای پژوهندگان و خوانندگان متعارفی که به شیوهٔ تحلیلی‌گرایش دارند، بسیار مفید است. اسطوره‌شناسی کمک می‌کند که لایه‌های درونی فرهنگ و تمدن، آیین‌ها و مناسک یک قوم را عمیق‌تر بشناسیم و نقیبی بزنبم به ناخودآگاه جمعی یک ملت. اسطوره‌ها رؤیاهای و آرزوهای یک قوم را به شیوه‌ای نمادین بیان می‌کنند. اگر بپذیریم که اسطوره هم در دنیای کهن و هم در جهان امروز با مسایل اجتماعی و فرهنگی مرتبط است و تار و پود فرهنگی یک قوم را تشکیل می‌دهد و عنصر جدا نشدنی یک فرهنگ است، پس مطالعهٔ عمیق و همه‌سونگرانهٔ اسطیر می‌تواند دریچه‌ای نو در ذهن و اندیشهٔ ما بگشاید.

□ چرا حماسه‌های ادبی بزرگ جهان ریشه‌ای اسطوره‌ای دارند؟

■ حماسه‌های اولیه وارث اسطیرند. حماسه‌ها به این دلیل ریشهٔ اسطیر دارند که در عصری جدیدتر نسبت به اسطوره‌های کهن زاده شده‌اند، یعنی در روزگاری که به عصر حماسه یا عصر قهرمانی و وحدت و اتحاد قومی و ملی معروف گردیده است. تفاوت اسطوره و حماسه در این است که اسطوره‌ها مربوط به روایاتی مقدس و ازلی در باب آفرینش، پیدایش جهان، آسمان و زمین و ستارگان یا دربارهٔ ایزدان است. این مضمون‌ها قدسی‌اند و اسطوره باوران به آن اعتقاد دارند، اما حماسه مربوط به روایات قهرمانی و دلآوری‌های پهلوانان یک قوم و مبارزات آنان بر ضد دشمن است. همیشه بخشی از حماسه را مضامین اسطیر تشکیل می‌دهد، چون بخشی از قهرمانی‌ها و دلآوری‌های حماسه به ایزدان مربوط می‌شود. مثلاً در حماسهٔ گیل‌گمش، که نخستین حماسهٔ بشری است، خود گیل‌گمش چهره‌ای اسطیر دارد. چون دو سوم وجودش ایزدی و یک سومش انسانی است. او قدرت مافوق طبیعی دارد، اما نمی‌تواند به ایزدان و جاودانان برسد. چون به هر حال ریشه در زمین دارد. گیل‌گمش در پی جاودانگی است. چون می‌خواهد به خدایان پیوندد. اما چون نمی‌تواند، پس جاودانگی‌اش را در این می‌بیند که از خود اثر برجسته‌ای بر جای بگذارد که نامش را تابد جاودانه سازد و دستور می‌دهد که بر دیوارهای شهر اوروک، حماسهٔ گیل‌گمش را بر روی مس حک کنند. امروز الواح سومری - بابلی گیل‌گمش پس از ۵ هزارسال بازمانده و به ما مجال می‌دهد که دربارهٔ شخصیت گیل‌گمش بحث کنیم. پس گیل‌گمش جاودانه شده، امروز هر انسانی و هر هنرمندی باید خود را گیل‌گمش بداند تا بتواند چون او کاری کارستان کند. در بخش اول شاهنامه هم به مضامین اسطیر برمی‌خوریم، مثلاً کیومرث در اصل شخصیتی اسطیر است. کیومرث اسطیر نخستین انسان است و نام اصلی‌اش گیومرتن یعنی «جان‌میرا» یا انسان فانی است. اما چون شاهنامه در عصری جدیدتر، یعنی در عصر حماسه - و نه در عصر اسطوره - سروده شده، پس کیومرث طبعاً نمی‌تواند نخستین انسان تلقی شود و به پایگاه نخستین شهریار هیبوط می‌کند. همین طور است شخصیت فریدون و جمشید و تهمورث تا می‌رسیم به داستان کیخسرو که واپسین بخش اسطیر شاهنامه

را تشکیل می‌دهد.

در حماسه‌های دیگر جهان هم همین ریشهٔ اسطیر دیده می‌شود. در حماسهٔ شکوه‌مند یوولف - که متأسفانه هنوز به فارسی ترجمه نشده - صحنه‌هایی مانند کشتن غول دریایی به نام گرنلد و ازدها به دست قهرمان جنبهٔ اسطیر دارد یا در سرود نیپلونگن، حماسهٔ آلمانی‌ها، زیگفرید مثل اسفندیار رویین تن است و این مضمون خودریشه در اسطیر دارد. دخالت سیمرغ در پروراندن زال یا یاری رساندن به رستم در مواقع ضروری، بازماندهٔ مضمون دخالت ایزدان در کار قهرمانان است و از درونمایه‌های اسطیر محسوب می‌شود. منتهی چون شاهنامه در عصر جدیدتری سروده شده، ایزدان و خدایان نمی‌توانند مستقیماً وارد زندگی بشر شوند. اما در ایلیاد وضع به گونهٔ دیگر است. اولاً ایلیاد در عصر کهن‌تری سروده شده، ثانیاً فرهنگ یونانی پذیرای دخالت مستقیم خدایان در زندگی انسان است. نتیجتاً در هر بخش از حماسه اگر به مضمونی برخوردیم که جنبهٔ مافوق طبیعی و آسمانی دارد، باید در جست و جوی ریشه‌ای اسطیر برای آن باشیم.

□ آیا آثار واقع‌گرایانهٔ ادبی و هنری از دیدگاه اسطوره‌شناسی قابل تبیین هستند؟

■ آثار واقع‌گرایانه سهم چندانی در پرداخت اسطیر ندارند. آن دسته از آثار ادبی هنری که به نمادگرایی گرایش دارند یا آثار فراواقع‌گرا از دیدگاه اسطوره‌شناسی قابل تبیین‌اند. البته یک استثناء هم وجود دارد و آن مورد رنالیسم جادویی ادبیات آمریکا لاتین است که از این دیدگاه در خور تأمل است. مضامین اسطوره‌ای را در توفان برگ، پاییز پدر سالار، و صد سال تهایی می‌توان مشاهده کرد. از این رو، نقد اسطوره‌ای این‌گونه آثار ضرورت می‌یابد. ما وقتی به جایگاهی والا در نقد ادبی دست می‌یابیم که از همهٔ دیدگاه‌های نقد ادبی بهره‌گیریم. رنه‌ولک پیش کسوت نقد ادبی جهان امروز، متأسفانه کمتر به نقد اسطوره‌ای پرداخته، اما منتقدان ادبی پس از او، مثل نور تروپ فرای، بیشتر به این امر همت گماشته‌اند.

به هر حال باید در این زمینه گام برداریم، به خصوص در زمینهٔ نقد اسطوره‌ای آثار نمادگرایی ادبی هنری در ایران اصلاً کار نشده است. به نظر من، جا دارد که آثار نیما، هدایت، سپهری و اخوان از دیدگاه اسطوره‌شناختی بررسی شود. من در اینجا فقط به نمونه‌هایی از مضامین اسطیر در آثار آنان اشاره می‌کنم. مضامینی چون ققنوس، مرغ حق، مرغ آمین در اشعار نیما؛ جلوهٔ زن آئیری، قطعه قطعه شدن او و نقش نیلوفر در بوف کور؛ آرمانشهر یا مدینهٔ فاضله در اشعار سپهری (مثلاً در شعر پشت دریاها شهریست) و قصهٔ شهر سنگستان و آخر شاهنامهٔ اخوان ثالث همه درونمایه‌های اسطیر‌اند و شایستهٔ نقد اسطوره‌ای می‌باشند.

□ اسطوره در میان کدامیک از انواع هنرها تجلی بیشتری دارد و چرا؟

■ بیشترین تجلی اسطوره را در هنرهای کلامی، به

ویژه در هنر شعر، می‌بینیم. چون جنبهٔ روایی اسطوره قوی‌تر از جنبه‌های دیگر آن است. البته این در فرهنگ‌های مختلف یکسان نیست. در میان اقوام سرخ‌پوست، جنبه‌های جادویی، رقص و موسیقی در اسطوره قدرت بیشتری دارد، یا تجلی اسطوره به گونهٔ تصاویر نمادین در میان انسان‌های غارت‌شین قوی‌تر است. پس در دوره‌های گوناگون و در میان ملل و اقوام مختلف، تجلی اسطوره نیز به گونه‌های دیگر است. در ایران، اسطوره‌ها بیشتر جنبهٔ روایی یافته‌اند. شاید از آن‌رو که جنبه‌های دیگر اسطوره در طول تاریخ دراز آهنگ این سرزمین تحریم شده بود. مثلاً جنبهٔ موسیقایی یا تصویری آن چندان شکوفا نشده یا حفظ نشده و از بین رفته است. کهن‌ترین جلوهٔ اساطیری در هنر کلامی ایران را در آثار اوستایی - به خصوص یشت‌ها و گاهان - می‌توان مشاهده کرد. اسطورهٔ تیشتر، ایزد باران‌آور، اسطورهٔ میترا، بهرام، آناهیت و ده‌ها مضمون اساطیری دیگر در قالب اشعار زیبای هجایی - تکیه‌ای در سرودنامهٔ یشت‌ها آمده است. ارزش این اسطوره‌ها از اساطیر مذکور در ایلیاد هُمُر کمتر نیست. ولی ما آنچنان که باید از اساطیر ایرانی در آثار جدید بهره نبرده‌ایم. در حالی که ادبیات جهان سرشار از مضامین اساطیر یونانی و رومی است. در یونان جنبهٔ تصویری اسطوره‌ها قوی‌تر است. نگاره‌ها و تندیس‌های خدایان و موجودات فراطبیعی و اساطیری در هنر یونانی - و بعدها در هنر رومی - جلوه‌ای خاص یافته است. اساطیر یونانی بیشتر در تراژدی‌ها تجلی یافته و بدین طریق بازمانده‌اند. در ایران چون سنت نمایشی به شکل ریشه‌دار و قوی وجود نداشت، اسطوره‌ها در منظومه‌ها و روایات دینی ادبی حفظ شده‌اند یا در سنت‌ها و آیین‌های بومی استحاله یافتند. در اسطوره‌شناسی ایرانی، ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم، هنوز کارهای بنیادی در اساطیر ایرانی انجام نشده است. کار سترگ زنده یاد دکتر مهرداد بهار تنها در قلمرو اساطیر دورهٔ میانهٔ ایرانی است و این یعنی فقط بخشی از اساطیر ایرانی که آن هم ناتمام مانده. اسطوره‌شناسان ما هنوز در تبیین دیدگاه‌ها مانده‌اند و هنوز کسی به طور جامع و فراگیر به اساطیر ایرانی نپرداخته است و این کار زمان می‌خواهد. چون ما مثل خیلی از کارهای دیگر هنوز در آغاز راهیم.

□ برخی از اسطوره‌های حماسی ایرانی به اسطوره‌های عرفانی تبدیل شده‌اند. این تبدیل نشانهٔ چیست؟

■ بله، نمونه‌اش سفر مرغان و نقش سیمرغ در منطق‌الطیر است که نمونهٔ بارزی است از حماسهٔ عرفانی. این تبدیل اسطوره به یک مضمون حماسی آن هم در بُعد عرفانی، خود نشانهٔ ماندگاری اسطوره در فرهنگ ماست، درست است که ما اکنون در عصر اسطوره به سر نمی‌بریم، اما مضامین اساطیری هنوز ما را رها نکرده‌اند. نشانه‌اش وجود همین آثار ادبی هنری است که به نوعی ریشه در اسطوره دارند.

توجهش بسیار ساده است. سیمرغ شخصیتی است اسطوره‌ای. در اوستا هم به صورت مرغ وارغن (Varegna) آمده و بعدها به مرغ سننه (Saena) تبدیل می‌شود. سننه همان واژه است که در بخش اول واژه

سیمرغ می‌بینیم. سیمرغ در اصل بوده: سین مرو یا سین مرغ یعنی مرغ سننه و بعدها شده سین مرغ. پس ریشه‌شناسی واژهٔ سیمرغ نشان می‌دهد که اصلاً ربطی به عدد سی ندارد. اما این ذهن شکوفا و خلاق شاعر ایرانی است که بُعد تازه‌ای به این شخصیت می‌بخشد. پس سیمرغ اساطیری در ادوار متأخر جنبهٔ عرفانی می‌یابد. اما چون جد و جهد و از خودگذشتگی مرغان - که در نهایت امر سی مرغ بیشتر نیستند - کمتر از تلاش قهرمانان حماسی برای رهایی کشور و قوم نیست. پس درونمایه‌های اسطوره‌ای چون کوه قاف و سیمرغ وارد حماسهٔ عرفانی می‌شوند تا به بقای خود ادامه دهند. در اعصار متأخر، که روزگار تسلط ادیان بزرگ است، اسطوره‌ها خود را در خطر می‌بینند و از هر راه نفوذی بهره می‌گیرند تا نمیرند و در جامهٔ دیگری به حیات خود ادامه دهند. از این رو، تا انسان زنده است، اسطوره هست. چون انسان بدون اسطوره یعنی انسان بدون رؤیا، یعنی مرگ انسان. مگر آن که انسان مسخ شود که در این صورت، تعبیرش به گونهٔ دیگری است. نمونه‌های دیگر حماسه‌های عرفانی - دینی هم داریم مثل بگوت گیتا و کمدی الهی دانته و منظومهٔ شکوهمند نبرد هرمزدبغ و مهر ایزد با دیوان تاریکی و شهریار ظلمت در آثار مانوی.

□ زبان آدمی تا چه اندازه ظرفیت و گنجایش بیان

اسطوره‌ها را داراست؟

■ زبان انسان نمادین است. هر واژه‌ای نماد یک چیز یا یک مفهوم است. زبان شناسان مسئله دال و مدلول را در زبان مطرح کرده‌اند. هر نشانهٔ زبانی دال است که بر مفهوم یا مدلولی دلالت دارد. اصلاً رابطهٔ زبان با تفکر رابطه‌ای نشانه‌شناسیک و نمادین است. جنبهٔ نمادین زبان بسیار نیرومند و در واقع ذات و گوهر زبان را تشکیل می‌دهد. چون زبان بدون نماد یعنی هیچ. پس زبان ظرف مناسبی است برای بیان اسطوره‌ها. اسطوره‌ها به سبب وجه نمادین‌شان در قالب زبان، خود را می‌نمایانند.

وقتی جورج تامسن رابطهٔ جادو و شعر را بررسی کرد به این نتیجه رسید که زبان حتی می‌تواند نقش جادو را ایفا کند. تقریباً نود درصد اسطوره‌های ایرانی روایی‌اند و فقط ده درصد اسطوره‌ها به صورت نگاره‌ها و تندیس‌ها بازمانده‌اند. رابطهٔ زبان و اسطوره به قدری مستحکم و ژرف است که کاسیر را واداشت کتابی مستقل در این باره تألیف کند. چون فکر می‌کرد که اسطوره سازی و نمادپردازی ذات زبان است. ماکس مولر هم معتقد بود اسطوره سایهٔ تاریکی است که زبان بر اندیشه می‌افکند. این سایه در اعصار کهن تیره‌تر و گسترده‌تر بود. اکنون سایه‌های اساطیری کمرنگ‌تر شده‌اند اما هرگز محو نشده‌اند.



به هر جهت، اسطوره شناسان ساختارگرا - مثل زبان شناسان که به تکواژ (morpheme) قایل اند - اصطلاح «واحد اسطوره‌ای» (mytheme) را وضع کردند و همان تحلیل‌های زبانی را در تحلیل‌های اسطوره شناختی به کار بستند.

□ زمان و مکان در اسطوره‌ها چه جایگاهی دارد؟

■ زمان و مکان دو مضمون اصلی اسطوره‌های هر قوم را تشکیل می‌دهند. چون انسان همواره می‌خواسته توجیهی از زمان داشته باشد. در اساطیر، زمان را مقدس شمرده‌اند. زمان ازل - ابدی تقدس داشت. زمان در اساطیر به صورت زمان ادواری یا دایره‌ای مطرح می‌شود، یعنی زمان از نقطه‌ای آغاز می‌گردد و در همان نقطه به پایان می‌رسد. برعکس، زمان تاریخی زمان خطی است و از یک نقطه آغاز می‌گردد و پایش معلوم نیست.

اسطوره پردازان به گونه‌ای ازل اندیش بوده‌اند. زمان را با خورشید می‌سنجیدند. خورشید خود ایزدی مقدس و پرستیدنی بود. پس زمان که از خورشید پدید می‌آمد، عنصری مقدس شمرده می‌شد. میترا در اساطیر ایران هر چند ایزد پیمان بود، اما خدای خورشید هم تصور می‌شد. در واقع، خورشید چشم میترا به حساب می‌آمد. ایزدی که با گردونه زینش هر روز از شرق عالم به غرب می‌تاخت و شب‌ها در ژرفای آسمان می‌خفت. قداست شب یلدا به این سبب است که معتقد بودند خورشید یا ایزد مهر در این شب متولد می‌شود. واژه یلدا هم از تولد و زایش می‌آید. شب اول دیماه بلندترین شب سال و طبعاً کوتاه‌ترین روز را دارد، یعنی خورشید در این روز کوتاه‌ترین عمر خود را دارد و تازه متولد می‌شود. بعدها با رشد مسیحیت که جامعه مهر پرستان را در هم نوردید، سعی کردند شب یلدا را تولد مسیح جلوه دهند تا قداستش را حفظ کنند. قداست زمان در اسطوره مهر و آیین شب یلدا خود را به وضوح نشان می‌دهد. اینجاست که می‌گوییم اسطوره خود را در آیین مستحیل می‌کند و در سنگواره‌های آیینی به بقای خود ادامه می‌دهد. امروز که دیگر عصر اسطوره نیست و قداست زمان و مکان معنی ندارد، اما آیین‌هایی چون شب یلدا، نوروز و تیرماه سیزده (جشن تیرگان در مازندران) که هنوز پس از هزاره‌ها برگزار می‌شود، آیا استمرار تقدس زمان یا ادوار زمانی خاص نیست.

زمان اسطوره‌ای با مفهوم تجدید حیات و نوزایی مربوط بود، آیین‌های سال نو، چه در ایران و چه در بین‌النهرین و فرهنگ‌های دیگر، جنبه‌های اجرایی اسطوره‌های مربوط به تجدید حیات و باززایی زمان‌اند. انسان اسطوره باور، معتقد بود که درست در زمان تحویل سال از نو متولد می‌شد و تخم‌مرغ نوروزی خود نماد همین نوزایی است.

تجلی دیگر اسطوره زمان در اساطیر ایران، زروان خدای زمان است. زروان زمان مقدس بی‌کرانه، ازل و ابدی است. زمان کرانه مند و محدودی به نام «زمان درنگ خدای» وجود دارد که همان زمان ۶ یا ۱۲ هزار ساله عمر جهان در اساطیر ایران است. قبل از آفرینش گیتی، زمان بی‌کرانه است. چنان که پس از رستاخیز نیز از نو زمان زروانی بی‌کرانه آغاز خواهد شد. به گمان من،

احیای زمان گذشته و عبور از زمان اسطوره‌های هنوز در برخی از آیین‌های زنده ما مشاهده می‌شود. مثلاً در ظهر عاشورا، دیناور سنتی آیین ویژه و شگرف به جا می‌آورد. دیناور سوگوار در این ساعت خود را از زمان خطی و تاریخی رها می‌کند و به زمان اساطیری عروج می‌کند، به هزار و چهار صد سال قبل و خود را در ظهر عاشورا می‌بیند و در واقع عاشورا را تکرار می‌کند. فقط در چنین زمان اسطوره‌ای است که درد و سوزش قلمه زنی را اصلاً احساس نمی‌کند. آیین کم کم منسوخ می‌شود، اما شکل متعالی تر و ذهنی ترش باقی می‌ماند. از این رو، مراسم تاسوعا و عاشورا بیش از هزار سال دوام می‌یابد و از شکوه آن کاسته نمی‌شود.

از سوی دیگر، مکان نیز در اساطیر ملل مختلف تقدس دارد. جلیقتا تقدس دارد چون مسیح را به قولی در آنجا به صلیب کشیده‌اند. کوه قاف، شهرهای مذهبی، معابد، حرم‌ها، برخی کوه‌ها مثل کوه طور و البرز در اساطیر ایران همه تقدس دارند. هر مکانی که هبوطگاه ایزد، فرشته یا قدیسی باشد، مقدس است. کوه مقدس است چون جایگاه ایزدان تصور می‌شده، مانند کوه المپ که منزلگاه ایزدان یونانی است. زئوس و دیگر ایزدان در آنجا می‌زیند. کوه هرتیتی در اساطیر ایران تقدس دارد چون خانه مهر یا میتراست.

مکان‌های مقدس منحصر به کوه و معابد نیست، بلکه در اسطوره، چشمه‌ها، رودها، آب‌ها و همه عناصر طبیعی مقدس‌اند. حتی چشمه‌های آب گرم زیرزمینی مقدس است و ایزدی به نام ایزد ریبتون نگهدارنده آب‌های زیرزمینی است. زمین، آسمان، گیاهان و چشمه‌ها همه تقدس دارند چون آفریده ایزدان‌اند یا خود ایزد محسوب می‌شوند.

□ چه نسبتی میان اسطوره با ادبیات و فلسفه وجود دارد؟

■ اسطوره و ادبیات پیوندی تنگاتنگ دارند. به نظر من، هر اثر اسطوره‌ای روایی خود یک اثر ادبی ناب محسوب می‌شود و جزو هنرهای کلامی است. روایت اسطوره تیشتر در تیریش اوستایی زیباترین نمونه ادبیات منظوم در ایران باستان است. اسطوره و ادبیات را نمی‌توان از یکدیگر متفک دانست. البته ادبیات در اینجا نه به معنای عامش، بلکه مراد بخش‌هایی از آثار آفرینشی و هنرهای ناب کلامی مانند شعر و رمان یا حماسه و تراژدی است. تفاوت اسطوره و این گونه آثار ادبی در این است که اسطوره‌ها قداست خود را حفظ کرده‌اند و جامعه اسطوره‌باور بدان معتقد است، اما آثار ادبی تنها وارث و نگاه‌دار صادق مضامین اساطیری‌اند. یک اسطوره روایی می‌تواند جزو آثار ناب ادبی محسوب شود، اما عکس آن صادق نیست، یعنی یک اثر ادبی ناب دیگر اسطوره نیست، چون قداست ندارد و جزو اعتقادات جامعه اسطوره‌باور نیست. تنها می‌تواند محبوبیت داشته باشد مثل عنصر حماسه و ساگا یا افسانه‌ها که در نزد عامه محبوبیت دارند، ولی جنبه دینی و تقدس ندارند.

پیوند اسطوره و ادبیات را در بُعد نقد ادبی هم می‌توان بررسی کرد که قبلاً به آن اشاره‌ای داشتیم. بهترین بخش اسطوره در ارتباط با آثار

ادبی همان نقد اسطوره‌ای یا نقد اسطوره‌شناختی (Mythological Criticism) است که باید جدی گرفته شود.

اسطوره با فلسفه چندان هماهنگ نیست. چون نوع نگرش اسطوره تمثیلی و شهودی است، در حالی که نگرش فلسفه استدلالی و خردگراست. البته دیدگاهی هم هست که اسطوره را بینشی فلسفی می‌شمارد. کاسیرر از این دیدگاه به اسطوره نگریسته است و آن را استدلال فلسفی انسان در روزگار باستان دانسته است. کلاً یکی از مکاتب مهم اسطوره‌شناسی امروز، مکتب فلسفی است، کاسیرر و ریکور در این مکتب قرار می‌گیرند و درصددند از اسطوره توجیهی فلسفی ارائه کنند. نسبت اسطوره با فلسفه مستلزم هرمنوتیک یا تأویل است. دیدگاه هرمنوتیک اسطوره را در کنار مقوله‌های منطقی و فلسفی رقم می‌زند و آن را فلسفه‌ای نمادین برمی‌شمرد یا به قول کاسیرر فلسفه صورت‌های نمادین که در پی توجیه اسطوره و زبان به شیوه‌ای استدلالی، جدلی و فلسفی است.

□ آیا در آفرینش اسطوره عنصر آگاهی دخالت تام و تمام دارد؟

■ اسطوره آفریده ناخودآگاه جمعی است؛ چون زاده رؤیای جمعی است. پس دخالت عنصر آگاهی یا بهتر است بگوییم خود آگاهی دخالت تام در زایش اسطوره ندارد. اسطوره تنها برخی از عناصر و مواد (materials) را از عینیات برمی‌گزیند و وارد قلمرو ناخودآگاه می‌سازد و به واحد اسطوره‌ای (mytheme) تبدیل می‌کند. پس وجود اعیان در مضامین اسطوره‌ای دلیل بر دخالت عنصر خودآگاهی نیست. مگر ضمیر پنهان یا ناخودآگاه بدون خودآگاهی معنا و مفهوم دارد. برای رسیدن به یک پاسخ دقیق برای این سؤال شما باید به مکتب روانکاوی اسطوره‌ای یعنی باید به دیدگاه یونگ رجوع کرد. یونگ و همکارش کرنی مشترکاً کتابی نوشته‌اند به نام دانش اساطیر (Science of Mythdy) از کتاب‌های مهم اسطوره‌شناسی است که هنوز به فارسی در نیامده، به هر حال، بررسی ناخودآگاه در ارتباط با رؤیاها، کهن نمونه‌ها و سرانجام در پیوند با اساطیر از مقولات پیچیده نقد روانکاوی اسطوره است. مطابق این دیدگاه، کهن نمونه‌های اساطیری را در اساطیر ایران پژوهید و تحلیلی نظام‌مند از رؤیای جمعی ایرانیان ارائه کرد. ملتی که همه آرزوها، شکست‌ها و نومیدها و پیروزی‌های چند هزار ساله خود را در اساطیری شکوهمند ثبت کرده و ما موظفیم آن‌ها را تحلیل کنیم تا به درک عمیق تری از فرهنگ و هویت فرهنگی خود دست یابیم.

□ چرا شما اسطوره را بیان نمادین می‌دانید. آیا منشاء اسطوره از واقعیت نیست؟

■ اسطوره به طور ذاتی نمادین و رمزی است، نه این که من آن را نمادین بدانم. بیان اسطوره‌ها صریح و واقع‌نگرانه نیست چون ملهم از رؤیاها، ناخودآگاه جمعی و کهن نمونه‌هاست. اما نمادین بودن اسطوره مانع از آن نیست که در واقعیت منشاء نداشته باشد. هر اسطوره‌ای مانند هر رؤیا ریشه در واقعیات و عینیات دارد. مگر رؤیاها می‌تواند بازتابی از واقعیت‌های روزانه نیستند، ریشه

در واقعیت دارند، اما دارای پرداختی فراواقعی گرایانه‌اند. اسطوره‌ها به زبان رمز و نماد بهتر قابل درک‌اند. اسطوره باوران به راحتی رمز اسطوره را در می‌یابند چون از ته دل بدان اعتقاد دارند. انسان در اعصار نخستین در پی کشف رازهای طبیعت و حل پیچیدگی کائنات بوده، پس با اسطوره‌پردازی‌های خود به گونه‌ای نمادین و تمثیلی به نظر خود اسرار کائنات را می‌گشوده و به نوعی برای خود توجیه می‌کرده است. اسطوره‌پردازی در واقع گونه‌ای هستی‌شناسی تمثیلی فاقد توجیه فلسفی بوده است. هر اسطوره‌پرداز - که زمرهٔ بینش ورزان و برجستگان معنوی قوم بود - کاوشگر هستی بود. تنها ابزار کار تحلیل او یا هستی‌شناسان امروز تفاوت داشت. بینش نمادین او منجر به آفریدن و پروردن اسطوره‌های ناب می‌شد و به شیوه‌ای هنرمندانه در آیین‌ها و مناسک تثبیت می‌شد. آیین‌ها هم رفتار نمادین دارند. هر اسطورهٔ آفرینش متضمن آشفتنگی ازلی (Chaos) است. آنگاه ایزدی مقتدر غولی را می‌کشد و در واقع برآشفتنگی ازلی کیهان چیره می‌گردد. بعد کیهان آفریده می‌شود. این توجیه‌کنندهٔ نظم در کیهان است که با نظریهٔ علمی انفجار نخستین (Big Bang) هم هماهنگی دارد. اما شیوهٔ بیانش دیگر علمی نیست، بلکه نمادین است. کشته شدن غول اولیه در اسطورهٔ آفرینش بین‌النهرینی به دست اِنکی زمینه‌ساز نظم بخشی کیهان است. رواج اسطورهٔ زروان در روزگار ساسانی بیانگر واقعیتی است. بنابراین اسطوره، هرمزد و اهریمن در شکم زروان‌اند. چون از آرزوی زروان هرمزد و از شک او اهریمن پدید می‌آیند. به هرمزد وعده شهریاری کیهان داده می‌شود تا آیین داد را برقرار کند، اما اهریمن زودتر شکم زروان را می‌دزد و بر جهان چیره می‌شود. این بیان کاملاً نمادین است. نمادی که ریشه در واقعیت دارد. توجیه جامعه‌شناختی اسطورهٔ مزبور این است که اسطوره زروانی در دل توده‌های فرودست و لایه‌های پایینی جامعه در نظام طبقاتی کردک خوژیایی (فئودالی) ساسانی پدید آمده و نمایانگر یأس مردم و سیطرهٔ بیداد در جامعه است. اهریمن زودتر از هرمزد بر جهان حاکم می‌شود و ظلمت بر نور چیره می‌گردد. پس هر اسطوره‌ای با زبان نمادین رمز گشای واقعیات اجتماعی است.

□ چگونه اسطوره بر ذهن و روان هنرمند یا نویسنده تأثیر می‌گذارد؟

■ مطالعهٔ مستمر اسطوره‌ها تخیل نویسنده و هنرمند را بارور می‌کند و ذهن و روانش را نسبت به برخی مسایل درونی حساس‌تر می‌سازد. چون از راه اسطوره‌ها می‌توان به گنّه فرهنگ یک قوم پی‌برد و در عین حال با بهره‌گیری از آن می‌توان آثار هنری - ادبی را غنا بخشید. نویسنده و هنرمند باید ریشه‌های فرهنگی خودش را عمیقاً بشناسد. یکی از راه‌های این شناخت، ژرف‌کاوی در جهان اسطوره‌ها است. چون اسطوره‌ها از لحاظ نمادین و تمثیلی بودنشان با آثار ادبی هنری خویشاوندند. پس هنرمند آسان‌تر می‌تواند به دنیای اسطوره نقب زند تا مثلاً از طریق مطالعه

فرهنگستانی جامعه‌شناسی یک قوم. توصیهٔ من به هنرمندان این است که مستقیماً به قلمرو خود اسطوره‌ها نقب بزنند نه آن که مثل یک پژوهشگر در مکاتب اسطوره‌شناسی غور کنند و به تحلیل مکتبی روی آورند. البته این کار جایگاه و ارجمندی خود را داراست، اما آنچه که هنرمندان امروز واقعاً بدان نیاز دارند، تحلیل‌های اسطوره‌شناختی نیست، بلکه مواد خام خود اسطوره‌هاست که البته به راحتی در دسترس آنان قرار نمی‌گیرد. چون ما در پژوهش‌های اسطوره‌شناسی بنا را بر تحلیل مکتبی و فرهنگستانی نهاده‌ایم و از بازسازی اصل اسطوره‌ها بازمانده‌ایم. یک خوانندهٔ متعارف و علاقه‌مند به اسطوره به سختی می‌تواند به دنیای روایات اسطوره‌های اساطیر ایران راه یابد. برای این کار، باید به بسیاری از پژوهش‌های علمی در زمینهٔ اوستاشناسی یا پهلوی‌شناسی یا مانی‌شناسی و غیره توسل جوید که البته اگر سر درگم نشود و در جا نزنند، به مجموعهٔ اساطیر ایران دست نمی‌یابد که نه کاری است خرد. برعکس، هنرمندان ما به مجموعه‌های اساطیری ملل دیگر راحت‌تر دسترسی دارند. به همین سبب، آنان اساطیر یونانی، رومی را بهتر از اساطیر ایرانی می‌شناسند. چون روایات اساطیر یونانی را بارها در آثار ادبی هنری جهان خوانده‌اند و میراث تصویری این اساطیر نیز بسیار غنی است.

□ آیا اسطوره بر هنر و ادبیات جدید هم تأثیر گذاشته یا فقط متعلق به گذشته است؟

■ بی‌تردید تأثیرگذار بوده است. نفوذ اسطوره بر آثار هنری ادبی پایان‌ناپذیر است. آثار کلاسیک متأثر از اساطیر کهن‌اند. مثلاً به تراژدی‌های سوفوکل بنگرید پُر است از روایات اساطیری در باب ادیپ، آنتگنه، پرومته و غیره. یا آثار سهروردی سرشار از بُن مایه‌های اساطیری است. عقل سرخ را بخوانید. راوی به گونهٔ شاهینی آفریده می‌شود که اسیر صیادان قضا و قدر است. به پیری سرخ موی بر می‌خورد که اولین فرزند آفرینش بود و از کوه قاف می‌آمد. آنوقت به درونمایه‌هایی چون گوهر شب افروز، درخت طوبا، زره داودی، تیغ بلارک و بالاخره به چشمهٔ زندگی بومی خورید. همهٔ این‌ها قابل توجیه اسطوره‌ای است. چون بیانش نمادین و رمزی است. پیر سرخ موی نماد عقل سرخ یا عقل کل و حقیقت مطلق است. اسارت شاهین همان هبوط روح و اسارت روح انسان در زره داودی یعنی در تخته بند تن است. همین طور می‌توان آواز پر جبرئیل، صغیر سیمرغ، و لغت موران را از بُعد اسطوره‌ای بررسی کرد. آثار کهن ما پُر است از مایه‌های اساطیری، می‌بینید حجم کاری که در زمینهٔ اساطیر ایرانی - چه پیش از اسلام و چه اساطیر ایرانی پس از اسلام - باید بشود تا چه حد گسترده است. دربارهٔ تأثیر اسطوره بر هنر و ادبیات جدید قبلاً تا حدودی اشاراتی داشته‌ام، اما ادبیات نیمه نخست قرن بیستم گویی از نو دریچه‌ای به سوی اسطوره‌ها گشوده است. کافکا، هرمان هسه، توماس مان و بورخس راه‌گشا بودند. در شعر نیز الیوت و سورنالیست‌ها و در سده‌های جدیدتر سیلویا پلات.

منظور اصلاً این نیست که نویسندگان و شاعران نامبرده اسطوره‌پردازی کرده‌اند، ولی به یقین می‌توان گفت که از مایه‌های اساطیری بهره گرفته‌اند. گراکوس شکارچی آیا اسطورهٔ مدرن پرداخته ذهن کافکا نیست؟ هر اثر نمادین البته اسطوره نیست اما در نوع بیانش با اسطوره‌پردازی اشتراکاتی دارد که در خور نقد و بررسی درونی است. گرگ بیابان و سفر به شرق یا سیدارتا اثر هسه نیز از همین مقوله‌اند بورخس با ویرانه‌های مدور و هزار توهایش مثل یک اسطوره‌پرداز چیره دست اسطوره‌های ناب آفریده است. الیوت که مستقیماً زیر تأثیر شدید اسطوره‌های مدون شده در کارسترگ جیمز فریزر، یعنی مجموعه ۱۲ جلدی شاخه زرین قرار داشت و برای فهم «سرزمین بی‌حاصل» او باید یک دور اساطیر یونانی و اسطوره‌های مسیحی را از نو مرور کرد. این نشانهٔ هویت هنرمند راستین است که از مایه‌های کهن بهره می‌گیرند نه آنکه به طور سطحی تقلید کند. تقلید و بازسازی اساطیر کهن نه تنها خلاقانه نیست بلکه امری ضد هنری است. کاری که اخیراً در نگاره‌پردازی معاصر ما باب شده و خلاقیتی در آن دیده نمی‌شود.

وقتی پیکاسو از اساطیر بومی آفریقا یا اسپانیا در آثار خود بهره می‌گیرد، بدین گونه نیست که به تقلید از نقاب‌ها یا تندیس‌های چوبی آفریقایی دست زند، بلکه فقط جوهر کار را می‌گیرد و نو آفرینی می‌کند و چیز دیگری خلق می‌کند که با اصل کار فاصله نجومی دارد. در تأثیر بخشی و الهام گرفتن از اساطیر کهن، ما در وهلهٔ نخست به آفرینش و خلاقیت هنرمند باید تکیه کنیم نه به هنر تقلید او. مثلاً بازسازی اسطورهٔ میترا یا جمشید چه گرهی را در هنر و ادبیات ما باز می‌کند؟ باید اسطوره‌های دیگر آفرید یعنی اثری که ضمن حفظ ریشه‌ها، بیانگر بینش و احساسات و تخیل ناب انسان هزارهٔ سوم باشد.

□ آیا حضور اسطوره در یک اثر ادبی دلیل بر غنای آن است؟

■ به نظر من، بله. اما عکس آن دیگر صادق نیست، یعنی عدم حضور اسطوره در یک اثر ادبی یا هنری به معنی کتمان غنای اثر نیست. بدیهی است که شاهکارهای ادبی و آثار ماندگار هنری خود به اسطوره‌هایی بدل شده‌اند که جاودانی‌اند. چون مانند اسطوره‌ها از زمان و مکان فرارفته‌اند و به قلمرو رویاها قدم گذاشته‌اند که پایان‌ناپذیرند. اسطوره‌های کتاب مقدس را قرن‌ها و هزاره‌های دیگر هم می‌توان خواند و لذت برد و تفسیرش کرد. آثار ادبی مایه‌ور از اساطیر نیز به گمان من چنین سرنوشتی دارند. بوف کور هزارسال دیگر نیز قابل تبیین و تفسیر است چون مانند اسطوره بیانی نمادین دارد و رازگونه است. اما مدیر مدرسه به رغم ارزشمندی ادبی از بعد تحلیل جامعه‌شناختی یک دوران خاص، چنین سرنوشتی نخواهد داشت، چون زبان و بیانش به اسطوره‌پردازی نزدیک نیست. هر چند آثاری این گونه می‌توانست بیانی نمادین داشته باشند. به یک نمونه از

آثار جدید اشاره می‌کنم. کوری اثر ساراماگو به این دلیل یک شاهکار است که اولاً در بعدی جهانی دردهای بشری را مطرح کرد و گره کور انسان در پایان هزاره دوم را نشان داده است. آن هم به زبانی کاملاً نمادین، شخصیت‌ها بی‌نامند و این کوری باطنی مسری است. او اسطوره عصر خود را آفریده است. هر چند حوادثی بسیار تلخ و گزنده را تصویر می‌کند، اما تمثیلی خلاق آفریده که قرن‌ها باقی خواهد ماند. کوری بهترین فیلم نامه زندگی انسان در پایان قرن بیستم را رقم زده است و به قول دولت آبادی عمیق‌ترین رمان دینی این روزگار است که انسان را به یاد داستان‌های کتاب مقدس می‌اندازد. پس، حتی واقع‌گراترین نویسنده هم می‌تواند بهره‌گیری از اساطیر و بیان نمادین به اثر خود غنایی بخشد که او را در ردیف جاودانان قرار دهد.

□ از اینکه این فرصت را در اختیار ما گذاشتید، از شما سپاسگزاریم.

■ من هم از اظهار لطف و محبت شما ممنونم.

### پیشینه پژوهشی

(دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور)

الف) تألیف کتاب

اسطوره آفرینش در آیین مانی، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۵

اسطوره، بیان نمادین، انتشارات سروش، تهران ۱۳۷۷

ادبیات مانوی ج ۱، متون نثر (با دکتر مهرداد بهار)، نشر کارنامه، تهران، آماده انتشار در ۱۳۷۸

ادبیات مانوی ج ۲، متون نظم، نشر کارنامه، تهران، آماده انتشار

ترجمه:

هنر مانوی، کلیم کایت، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۳

آیین گنوسی و مانوی، ویراسته میرچا الیاده، انتشارات فکر روز تهران ۱۳۷۳

بهشت و دوزخ در اساطیر بین‌النهرین، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۳

اساطیر آشور و بابل، ف. ژیران، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۵

اساطیر مصر، ژ. ویو، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۵

اساطیر یونان، ف. ژیران، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۵

زبور مانوی، س. ر. س. آلبری، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۵

اسطوره، ک. روتون، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۸

اسطوره‌ها و افسانه‌های سرخپوستان آمریکا، ریچارد ایروودز، نشر چشمه، تهران آماده نشر در ۱۳۷۸

ب) مقالات علمی پژوهشی

«میتره در اوستا»، مجله باستانشناسی و تاریخ، سال ۹، شماره ۱، آبان ۱۳۷۴

«میتره در باستانشناسی ایران»، دن. فرای (ترجمه)، مجله باستانشناسی و تاریخ، سال دوم، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۶۷

«ویژگی‌های کلی شعر ایرانی در دوره میانه»، ایران شناخت: نامه انجمن ایرانشناسان کشورهای مشترک‌المنافع و قفقاز، شماره ۷، زمستان ۱۳۷۶

«مهرنامگ، سرودنامه‌ای مانوی»، یاد بهار (یادنامه دکتر مهرداد بهار)، انتشارات آگاه، تهران، زمستان ۱۳۷۶

«بررسی تطبیقی ترانه‌های امیرپازواری و اشعار هجایی پهلوی اشکانی و فارسی میانه»، ایران شناخت شماره ۹، تابستان ۱۳۷۷

«بررسی تطبیقی دیباچه مثنوی معنوی و اشعار گنوسی»، ایران شناخت: نامه انجمن ایرانشناسان کشورهای مشترک‌المنافع و قفقاز، شماره ۱۱، زمستان ۱۳۷۷

«بررسی تطبیقی دیباچه مثنوی معنوی و اشعار گنوسی»، ایران شناخت: نامه انجمن ایرانشناسان کشورهای مشترک‌المنافع و قفقاز، شماره ۱۱، زمستان ۱۳۷۷

ج) سمینار و همایش

سمینار بین‌المللی نقش تاریخی فرهنگ ایرانی در جاده ابریشم، یونسکو با همکاری مؤسسه مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ۱۳ - ۱۷ شهریور ۱۳۷۴، اصفهان.

عنوان مقاله: «بازسازی ارژنگ مانی»

"The Reconstruction of Mani's Arzhang"

منتشر شده در: مجله باستانشناسی و تاریخ، سال ۱۲، ش ۱ و ۲، ۷۶ - ۷۷، تاریخ انتشار: ۱۳۷۸.

همایش یادمان نیمایوشیج، سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، مدیریت فرهنگی هنری، ۲۷ - ۲۹ آبان ۱۳۷۶

عنوان مقاله: «طبیعت‌گرایی و اسطوره‌پردازی در شعر نیما»

پنجمین همایش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه هرمزگان، ۲۷ - ۲۹ بهمن ۱۳۷۶.

عنوان مقاله: «مضمون گنوسی در حکایت شیخ صنعان».

